تعلق داشتن: مال کسی بودن، وابستگی
وادار می کند: مجبور می کند
تحمل: صبر، شکیبایی
سابق: گذشته

نین گفت: «کسی که اینها را به شما داده واقعاً یک فرشته بوده ... شما هم یک فرشته هستید. پدرم همیشه می‌گفت، شما بهترین معلّمی هستید که می‌شناسد؛ امّا من می‌گویم شما یک فرشته‌اید!»

خانم ژرمن گفت: «پدرت سال‌ها پیش، شاگرد من بوده است؛ اگر من معلّم خوبی بوده‌ام به خاطر این مرواریدها بوده است. حالا آنها به تو تعلّق دارند. آنها را بردار و هر چه زودتر به خانه برو که مادرت منتظر است.»

نین به خانه برگشت و تصمیم گرفت که از هر هفت مروارید برای یادگیری درس اجتماعی استفاده کند. او می‌بایست یک بار دیگر مروارید آن درس را پیدا می‌کرد.

روز بعد، خودش داوطلب شد تا معلّم درس را از او بپرسد. این کار برایش موجب موفّقیت تازه‌ای در مدرسه شد و معلّم با کمال میل او را دوباره تشویق کرد.

خانم معلّم از این تغییر وضع نین تعجّب می‌کرد. نین که به درس خواندن علاقه‌مند شده بود، رازش را برای کسی فاش نکرد. از آن پس، دیگر برای هر درس دنبال مروارید مخصوصش نمی‌گشت. هر روز خیلی آرام و بی‌سر و صدا در اتاق کوچکش از هفت مروارید استفاده می‌کرد.

یک روز خانم ژرمن نین را با قیافه‌ای گرفته و جدّی مشغول قدم زدن دید. از او پرسید: «چه اتّفاقی افتاده دخترم؟ مرواریدها دیگر سحرآمیز نیستند؟»

نین جواب داد: «آه! نه خانم، با همین مرواریدهاست که من همیشه در مدرسه موفّق می‌شوم؛ امّا دقیقاً همین مسئله مرا نگران کرده است. وقتی دیگران مرا تشویق می‌کنند به جای اینکه خوشحال شوم؛ خجالت می‌کشم. خانم ژرمن، دیگر تحمّلش را ندارم! من دارم همه را گول می‌زنم. پدرم، مادرم، خانم معلّم و هم‌کلاسی‌هایم را! من یک چیزی در قلبم احساس می‌کنم، ولی نمی‌دانم چیست که مرا وادار می‌کند رازم را به همه بگویم! برای پدر و مادرم نگرانم؛ چون اگر دوباره مثل سابق بشوم، ناراحت می‌شوند!»

در این موقع، خانم ژرمن قطره اشکی را که بر گونه‌اش فرو می‌غلتید، پاک کرد، دوست کوچکش را در آغوش کشید و گفت: «نگران نباش! خوب به حرف‌هایم گوش کن: آن مرواریدهای سرخ، سحرآمیز نیستند! من هم وقتی بچّه بودم؛ همین‌طور فکرم ناراحت بود و

پاسخ صفحه به صفحه درس فارسی پایه چهارم؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی